

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۲۷

آیه ۴۳ - ۴۵

آیه و ترجمه

و اذا تتلى عليهم اياتنا بينات قالوا ما هذا الا رجل يريد ان يصدكم عما كان يعبد ءاباؤكم و قالوا ما هذا الا افك مفترى و قال الذين كفروا للحق لما جاءهم ان هذا الا سحر مبين ۴۳

و ما اتيناهم من كتب يدرسونها و ما ارسلنا اليهم قبلك من نذير ۴۴  
و كذب الذين من قبلهم و ما بلغوا معشار ما اتيناهم فكذبوا رسلی فكيف كان نكير ۴۵

ترجمه :

۴۳ - هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده شود می گویند او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان پرستش میکردند بازدارد، و می گویند: این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست، و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این فقط یک سحر آشکار است!

۴۴ - ما (قبلا) چیزی از کتب آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند) و قبل از تو هیچ پیامبری (نیز) برای آنها نفرست

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۲۸

۴۵ - کسانی که پیش از آنها بودند (نیز آیات الهی را) تکذیب کردند درحالی که اینها به یکدهم (از قدرت و نیروی آنان) نمیرسند، (آری) آنها رسولان مرا تکذیب کردند و بین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟!

تفسیر :

با کدام منطق آیات ما را انکار میکنند؟

آیات گذشته از وضع مشرکان و افراد بی ایمان در قیامت سخن میگفت، آیات مورد بحث بار دیگر به وضع آنها در این دنیا پرداخته عکس العمل آنان را در

برابر شنیدن قرآن بازگو میکند، تا روشن شود آن سرنوشت شوم در قیامت معلول این موضعگیری غلط در مقابل آیات الهی در دنیا است.

نخست می‌گوید: هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده می‌شود می‌گویند این مرد فقط می‌خواهد شما را از آنچه نیاکانتان پرستش می‌کردند باز دارد (و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا ما هذا الا رجل يريد ان يصدكم عما كان يعبد آبائكم).

این نخستین عکس العمل آنها در برابر این آیات بینات است که به منظور تحریک حس عصبیت در این قوم متعصب مطرح می‌کردند.

مخصوصاً تعبیر به «آبائکم» (پدران شما) به جای «آبائنا» (پدران ما) بیشتر برای همین منظور است که به آن قوم متعصب حالی کنند میراث نیاکان شما در خطر است، بپاخیزید و دست این مرد را از آن کوتاه کنید!

تعبیر ما هذا الا رجل... از دو نظر برای تحقیر پیامبر بوده است، یکی کلمه هذا (این) و دیگری رجل (مردی) به صورت نکره، در حالی که همه آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خوبی و با سوابق روشن می‌شناختند.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن، آیات را توصیف به بینات میکند، یعنی دلائل حقانیتش همراه خود آن است، و آنجا که عیان است نیاز

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۲۹

به بیان ندارد.

سپس دومین گفتاری را که برای ابطال دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح می‌ساختند بیان میکند می‌فرماید: آنها می‌گویند این (قرآن) جز دروغ بزرگی که به خدا بسته شده چیز دیگری نیست! (و قالوا ما هذا الا افك مفتری).

«افک» (بر وزن فکر) چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم به معنی هر چیزی است که از صورت اصلی دگرگون شود، لذا بادهای مخالف را «موتفکات» می‌گویند، سپس به دروغ و تهمت و هر سخن خلافی افک گفته شده ولی به گفته بعضی افک به دروغهای بزرگ گفته می‌شود.

با اینکه تعبیر به افک برای متهم ساختن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دروغ کافی بود ولی آنها با کلمه «مفتری» آن را تأکید می‌کردند، بی‌آنکه هیچ دلیلی بر این ادعای خویش داشته باشند.

و بالاخره سومین اتهامی را که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بستند تهمت سحر بود، چنانکه در پایان آیه مورد بحث میخوانیم کسانی که کافر شدند هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست! (و قال الذین کفروا للحق لما جائهم ان هذا الاسحر مبین).

عجب اینک این گروه گمراه هر سه تهمت خود را با صریحترین تاکید که همان حصر است بیان میکردند، یکجا میگفتند این فقط سحر است جای دیگر میگفتند: این فقط دروغ است، و بالاخره در جای سوم میگفتند: او فقط میخواهد شما را از معبودهای نیاکان باز دارد.

البته این سه نسبت ناروا با هم تضادی ندارد - هر چند آنها از کلام ضد و نقیض ابا نداشتند - بنا بر این دلیلی ندارد که طبق گفته بعضی از مفسران ما هر یک از این تهمتها را به گروهی از کافران نسبت دهیم. این نکته نیز قابل توجه است که در مرتبه اول و دوم قرآن جمله:

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۰

قالوا را به کار برده، اما در مرحله سوم بجای آن قال الذین کفروا آورده است اشاره به اینکه همه این بدبختیها ناشی از کفر و انکار حق و دشمنی با حقیقت است، و گر نه چگونه ممکن است انسان بدون هیچ دلیل اینهمه تهمت را پشت سر هم به مردی که دلائل حقانیت از سخنش، عملش و سابقه اش روشن است نثار کند؟!

گویا آنها با این تهمتهای سه گانه برنامه حساب شده ای را در مبارزه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تعقیب میکردند از یکسو میدیدند که آئین نوینی است و جاذبه دارد.

از سوی دیگر تهدیدهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عذاب الهی در دنیا و آخرت خواه ناخواه گروهی را متوحش می ساخت. از سوی سوم معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواه ناخواه در نفوس توده مردم اثر داشت.

آنها برای خنثی کردن هر یک از این موضوعات سه گانه تدبیری اندیشیده بودند در برابر این آئین نوین مساله حفظ میراث گذشتگان را پیش میکشیدند، در حالی که گذشتگان آنها به گفته قرآن مصداق لایعقلون شیئا و لایهتدون (چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند) بودند (بقره - ۱۷۰).

گناهی ندارد که مردم را از چنین رسومات خرافی که میراث جاهلان ابله است باز دارد.

و در برابر تهدیدهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عذاب الهی مساله دروغگوئی را مطرح ساخته بودند تا توده‌های مردم را آرام سازند. و در برابر معجزات، تهمت سحر را مطرح میکردند، تا آن را به این وسیله توجیه کرده، مردم را از گرایش به آن باز دارند. ولی چنانکه میدانیم و تاریخ اسلام گواه آن است هیچیک از این وسوسه‌های شیطانی موثر نیفتاد، و سرانجام مردم فوج فوج وارد این آئین پاک شدند.

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۱

قرآن در آیه بعد بر تمام ادعاهای آنها خط بطلان میکشد، هر چند ناگفته بطلانش روشن است، تمام ادعاهای واهی آنها را با یک جمله پاسخ میدهد، می‌گوید ما قبلاً چیزی از کتابهای آسمانی را به آنها نداده‌ایم که آن را بخوانند و بر اساس آن به انکار دعوت تو پردازند، و قبل از تو هیچ پیامبری برای آنها نیز نفرستادیم

**(و ما آتی‌ناهم من کتب یدرسونها و ما ارسلنا الیهم قبلک من نذیر).**

اشاره به اینکه این ادعاها از کسی قابل طرح است که قبلاً پیامبری به سراغ او آمده و کتاب آسمانی برای او آورده و محتوای دعوت تازه را با آن مخالف می‌بیند و به تکذیب برمی‌خیزد، گاه می‌گوید آئین نیاکانتان از دست نرود، و گاه می‌گوید این دعوت جدید دروغ است، و گاه آورنده‌اش را ساحر می‌خواند.

اما کسی که تنها به اتکاء فکر خود - بدون هیچگونه وحی آسمانی - و بانداشتن بهره‌ای از علم، خرافاتی به هم بافته حق ندارد چنین قضاوت کند. از این آیه ضمناً این نکته استفاده میشود که انسان تنها به نیروی عقل خویش نمیتواند راه پر نشیب و فراز زندگی را طی کند، بلکه باید از نیروی وحی مدد گیرد و با کمک خضر رسالت گام بردارد و گر نه ظلمات است که باید از خطر گمراهی بترسد.

در آخرین آیه مورد بحث این گروه سرکش را با بیانی موثر و گویا مورد تهدید قرار داده، چنین می‌گوید: کسانی که قبل از اینها بودند نیز آیات الهی را تکذیب کردند (و کذب الذین من قبلهم).

در حالی که اینها از نظر قوت و قدرت حتی به یکدهم آنچه به اقوام پیشین دادیم نمیرسند (و ما بلغوا معشار ما آتیناهم). اما ببینید سرنوشت آنها به کجا رسید؟ آری آنها رسولان مراتکذیب

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۲

کردند، بنگرید مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟! (فکذبوا رسلی فکیف کان نکیر).

شهرهای ویران شده آنها در زیر ضربات کوبنده مجازات الهی در نزدیکی شما و در مسیرتان به سوی شام قرار دارد، آنها را آئینه عبرت بگیرید، و پندهای لازم را از زبان این ویرانه‌ها بشنوید، و سرنوشت خود را بر آن قیاس کنید که نه سنت الهی تغییر پذیر است و نه شما از آنها برترید! («معشار») از ماده عشر و به همان معنی است (یکدهم).

بعضی آن را به معنی «عشر عشر» یعنی یکصدم گرفته‌اند، ولی بیشتر کتب لغت و تفاسیر همان معنی اول را ذکر کرده‌اند، ولی به هر حال اینگونه اعداد جنبه تعدادی ندارد، و برای تقلیل است در مقابل عدد هفت و هفتاد و هزار و مانند آن که برای تکثیر میباشد.

بنا بر این مفهوم آیه اینست که ما گردنکشان نیرومندی را در هم کوبیدیم که اینها جزء کوچکی از قدرت آنان را ندارند!

نظیر همین معنی در آیات متعدد دیگر قرآن وارد شده، از جمله در آیه ۶ سوره انعام میخوانیم: الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن مکناهم فی الارض ما لم نمکن لکم و ارسلنا السماء علیهم مدرارا و جعلنا الانهار تجری من تحتهم فاهلکناهم بذنوبهم و انشاننا من بعدهم قرنا آخرین آیامشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم اقوامی که از شما نیرومندتر بودند، امکاناتی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم، بارانهای مفید پیدری برای آنها فرستادیم، و نهرها از زیر درختان باغهای آنها جاری ساختیم، اما به هنگامی که طغیان کردند آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم و گروه دیگری بعد از آنان به وجود آوردیم.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۳

نظیر همین معنی در آیات ۲۱ سوره مومن، و آیه ۹ سوره روم، نیز وارد شده

است.

واژه «نکیر» از ماده «انکار» و به معنی همانست و منظور از انکار خداوند همان مجازات و عذاب او است.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۴

آیه ۴۶

آیه و ترجمه

قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ۴۶

ترجمه :

۴۶ - بگو: تنها شما را به یک چیز اندرز میدهم و آن اینکه دو نفر دو نفر، یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار گیرید، این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه جنون ندارد، او فقط بیم‌دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است.

تفسیر :

انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل

در این بخش از آیات و آیات آینده که بحثهای اواخر این سوره را تشکیل میدهد بار دیگر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور میدهد که آنها را با دلائل مختلف به سوی حق دعوت کند، و از گمراهی باز دارد، و همچون بحثهای گذشته پنج بار پیامبر را مخاطب ساخته می‌گوید: به آنها بگو... (قل...).

در نخستین آیه به خمیر مایه همه تحولات و دگرگونیهای اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اشاره کرده، و در جمله‌هایی بسیار کوتاه و پر محتوا می‌گوید: به آنها بگو من تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن اینکه برای خدا قیام کنید. دو نفر، دو نفر، یا یک نفر، یک نفر، سپس اندیشه کنید (قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا). «این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه انحراف فکری و جنون ندارد»

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۵

(ما بصاحبکم من جنة).

بلکه او فقط بیم دهنده شما است در برابر عذاب شدید الهی (ان هو الاذیر لکم بین یدی عذاب شدید).

کلمات و تعبیرات این آیه هر کدام اشاره به مطلب مهمی است که ده نکته آن را ذیلا می آوریم:

۱ - جمله «اعظکم» (شما را اندرز میدهم) در حقیقت بیانگر این واقعیت است که من خیر و صلاح شما را در این سخن در نظر میگیرم نه هیچ مساله دیگر.

۲ - تعبیر به «واحدة» (تنها یک چیز) مخصوصا با تاکید به وسیله انما اشاره گویائی است به این واقعیت که ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه هاست، مادام که فکر ملتی در خواب است مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار میگیرند، اما هنگامی که افکار بیدار شد راه بر آنها بسته میشود.

۳ - تعبیر به «قیام» در اینجا به معنی ایستادن روی دو پا نیست بلکه به معنی آمادگی برای انجام کار است، چرا که انسان به هنگامی که روی پای خود میایستد آماده برای انجام برنامه های مختلف زندگی میشود، بنا بر این اندیشه کردن نیاز به آمادگی قبلی دارد، که انگیزه و حرکتی در انسان به وجود آید که با اراده و تصمیم به تفکر بپردازد.

۴ - تعبیر «الله» بیانگر این معنی است که قیام و آمادگی باید انگیزه الهی داشته باشد، و تفکری که از چنین انگیزه ای سرچشمه میگیرد از زنده است، اصولا اخلاص در کارها و حتی در اندیشیدن خمیرمایه نجات و سعادت و برکت است.

جالب اینکه ایمان به «الله» در اینجا مسلم گرفته شده بنا بر این تفکر

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۶

به خاطر مسائل دیگر است اشاره به اینکه توحید یک امر فطری است که حتی بدون اندیشه نیز روشن است.

۵ - تعبیر به «مثنی و فرادی» (دو دو، یا یک یک) اشاره به این است که اندیشه و تفکر باید دور از غوغا و جنجال باشد، مردم به صورت تکنفری، یا حداکثر دو نفر دو نفر قیام کنند، و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند، چرا که

تفکر در میان جنجال و غوغا عمیق نخواهد بود، به خصوص اینکه عوامل خود خواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد خود در حضور جمع بیشتر پیدا میشود. بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این دو تعبیر به منظور این است که افکار فردی و جمعی یعنی آمیخته با مشورت را فرا گیرد، انسان باید هم به تنهائی بیندیشد، و هم از افکار دیگران بهره گیرد که استبداد در فکر و رای مایه تباهی است، و همفکری و تلاش برای حل مشکلات علمی به کمک یکدیگر - در آنجا که به جنجال و غوغا نکشد مطمئناً اثر بهتری دارد و شاید به همین دلیل مثنی بر فرادی مقدم داشته است.

۶ - جالب اینکه قرآن در اینجا می گوید تفکروا (بیندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم، است یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی، در زندگی مادی، در مسائل مهم، در مسائل کوچک، و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهمتر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سوال است: از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بوده؟ به کجا میروم؟ و اکنون در کجاهستم؟ ولی بعضی از مفسران معتقدند که متعلق تفکر در این جا جمله بعد از آن است (ما بصاحبکم من جنه) یعنی اگر کمی تفکر کنید به خوبی در مییابید

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۷

که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اتهام واهی شما در مورد جنون پاک و منزّه است.

معنی اول روشنتر به نظر میرسد.

اما مسلماً از اموری که باید در آن اندیشید همین مساله نبوت و صفات برجسته ای است که در شخص پیامبر اسلام و عقل و درایت او بودی آنکه منحصر به آن باشد.

۷ - تعبیر «صاحبکم» (همنشین و دوست شما) در مورد شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره به این است که او برای شما چهره ناشناخته ای نیست، او سالیان دراز در میان شما بوده، او را به امانت و درایت و صدق و راستی شناخته اید، تاکنون نقطه ضعفی در پرونده زندگی او مشاهده نکرده اید، بنا بر این انصاف دهید اتهاماتی که به او می بندید همه بی اساس است.



۸ - «جنة» به معنی جنون در اصل از ماده «جن» (بر وزن ظن) به معنی ستر و پوشش است، و از آنجا که مجنون چنان است که گوئی عقلش پوشیده شده این تعبیر در باره او به کار میرود، و به هر حال نکته قابل ملاحظه اینجاست که گویا میخواهد این حقیقت را بیان کند که دعوت کننده به اندیشه و بیداری فکر چگونه ممکن است خود مجنون باشد، و همینکه منادی تفکر است خود دلیل بر نهایت عقل و درایت اوست.

۹ - جمله «ان هو الا نذیر لکم» رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در مساله «انذار» خلاصه میکند یعنی بیم دادن از مسئولیتها، از دادگاه و کیفر الهی، درست است که پیامبر رسالت بشارت هم دارد، ولی آنچه بیشتر انسان را وادار به حرکت میکند مساله انذار است، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز به عنوان تنها وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شده، مانند آیه ۹ سوره احقاف و ما انا الا نذیر مبین من جز انذار کننده آشکار نیستم نظیر این معنی در سوره ص آیه ۶۵ و آیات دیگر نیز آمده است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۸

۱۰ - تعبیر بین یدی عذاب شدید اشاره به این است که قیامت چنان نزدیک است که گوئی پیش روی شما است، و به راستی در برابر عمر دنیاییز چنین است، این تعبیر در روایات اسلامی نیز آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بعثت انا و الساعة کهاتین (و ضم صلی الله علیه و آله و سلم) الوسطی و السبابة) بعثت من و قیام قیامت مانند این دو است - سپس انگشت اشاره و انگشت وسط خود را به هم چسبانید و نشان داد.

نکته‌ها:

#### زیر بنای همه تحولها

مکتبهای مادی و کمونیستی که همیشه از ناحیه مذاهب راستین احساس خطر میکنند همیشه اصرار دارند که دعوت ادیان را دعوت به تخدیر افکار توده‌ها معرفی کنند، تعبیر رسوای آنها که دین افیون توده‌هاست معروف است. همچنین استعمارگران شرق و غرب به خاطر هراسی که از قیام توده‌های مومن در سایه افکار مذهبی و استقبال از شهادت در راه خدا داشته‌اند سعی میکردند که به روانشناسان و جامعه شناسان خود این مطلب را تلقین کنند، تا در کتابهای به اصطلاح علمیشان منعکس سازند که مذهب زائیده جهل و

نادانی بشر نسبت به عوامل طبیعت است!

البته این بحثی است دامنه‌دار و در جای خود جوابهای قاطع و دندانشکن به آنها داده شده که اینجا جای شرح همه آنها نیست، ولی آیاتی از قبیل آیات مورد بحث که دعوت به تفکر و اندیشه میکند، بلکه عصاره دین و خمیرمایه تکامل و پیشرفت انسان را همین اندیشه و تفکر میدانند مشت این دروغپردازان را باز میکند.

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۳۹

چگونه ممکن است آئینی همچون اسلام وسیله تخدیر یا مولود جهل باشد در حالی که آورنده‌اش به اعلا صوت خود همه انسانها را مخاطب ساخته و می‌گوید قیام و نهضت کنید برای زنده کردن اندیشه‌های خفته، آنها را محیطی آرام و خالی از غوغا.

در محیطی دور از هوا و هوس و امواج تبلیغاتی مسموم.

دور از تعصبات، و دور از لجاجتها.

برای خدا قیام کنید و اندیشه کنید.

که تنها اندرز من به شما همین است و بس!

آیا چنین آئینی را که نه تنها در اینجا بلکه در موارد بسیار زیادی همین دعوت

را تکرار کرده متهم به تخدیر افکار ساختن مضحک نیست؟!

به خصوص اینکه می‌گوید نه فقط در حال تنهایی و انفرادی اندیشه کنید، بلکه

به صورت دو نفری و با معاضدت یکدیگر بتفکر پردازید، محتوای دعوت انبیاء را

بشنوید، دلائل آنها را مورد مطالعه قرار دهید، اگر با عقل شما هماهنگ بود

پذیرا شوید.

حوادثی که در عصر و زمان ما به خاطر قیام مسلمانان انقلابی در کشورهای

مختلف در برابر قدرتهای جهنمی شرق و غرب روی داد، و دنیا را در نظر

مستکبران تیره و تار کرد و پایه‌های قدرتش را لرزان ساخت نشان داد که آنها

این نکته را درست فهمیده بودند که عقائد اصیل مذهبی دشمن سرسخت آنها

و خطر عظیمی است برای آنها، و نیز نشان داد که هدف این اتهاماتی که به

مذهب بسته‌اند چیست؟

راستی عجیب است در تحلیل‌های به اصطلاح فلسفی جامعه شناسان غربی این

مسئله را مسلم میگیرند که جهانی ماوراء طبیعت نیست و دین یک پدیده

ساختگی بشر است، سپس بر سر این مساله دعوا میکنند که عامل آن چیست؟  
مسائل

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۴۰

اقتصادی است؟ ترس انسانهاست؟ عدم آگاهی بشر است؟ عقده‌های روحی  
است و...؟

اما حاضر نیستند حتی یک لحظه خود را از این پيشداوری غلط تهی کرده و  
احتمال دهند ماورای عالم طبیعت عالم دیگری است و در دلائل روشن توحید  
و نشانه‌های آشکار نبوت پیامبرانی همچون محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)  
بیندیشند.

اینها بی‌شباخت به مشرکان عصر جاهلیت نیستند با این تفاوت که آنها متعصب  
و لجوج بودند و درس نخوانده، اینها نیز متعصب و لجوجند اما درس خوانده! و  
به همین دلیل خطرناکتر و اغوا کننده‌ترند!  
جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر  
است:

گاه می‌گوید: ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون (نحل - ۱۱ و ۶۹).

و گاه می‌گوید: ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون (رعد - ۳ و زمر - ۴۲  
و جاثیه - ۱۳).

و گاه می‌گوید: لعلهم یتفکرون (حشر - ۲۱ و اعراف - ۱۷۶).

و گاه همین جمله را به صورت رویارو مطرح ساخته می‌فرماید: کذلک یبین  
الله لکم الایات لتفکرون: «اینگونه خداوند آیاتش را برای شما بیان  
می‌کند شاید اندیشه کنید» (بقره ۲۱۹ و ۲۶۶).

و از این قبیل در قرآن فراوان است، مانند دعوت به فقه (فهم) در آیات زیادی  
از قرآن، دعوت به «عقل و تعقل» و مدح آنها که عقل خویش را به کار  
می‌گیرند، و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی‌اندازند که در ۴۶  
آیه از قرآن مجید وارد شده!

توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نموده که  
اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم خود کتاب  
مستقلی می‌شود.

---

در این مورد همین بس که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: و قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير «دوزخیان می‌گویند: اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم»! (که جای عاقلان در دوزخ نیست) (ملک - ۱۰) .

و در جای دیگر می‌گوید: اصولاً افرادی که گوش دارند و نمی‌شنوند، چشم دارند و نمی‌بینند و عقل دارند و اندیشه نمی‌کنند، برای جهنم‌نامزد شده‌اند! و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعیین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون:

«به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، نشانه آنها اینست که عقل دارند و با آن اندیشه نمی‌کنند، چشم دارند و با آن نمی‌بینند، و گوش دارند و با آن نمی‌شنوند، آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر! آنها همان غافلانند (اعراف - ۱۷۹).

## ۲ - گوشه‌ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه

در روایات اسلامی - به پیروی از قرآن - مساله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته، و تعبیرات بسیار گویا و جالبی در آن دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آن را در اینجا می‌آوریم:

### الف - تفکر بزرگترین عبادت است

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌خوانیم لیس العبادۃ کثرة الصلاة و الصوم انما العبادۃ التفکر فی امر الله عز و جل: «عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش

است.

در روایت دیگری می‌خوانیم کان اکثر عبادۃ ابی ذر التفکر بیشترین عبادت ابو ذر تفکر و اندیشه بود».

### ب - یکساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم شخصی سؤال کرد اینکه

مردم از (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کنند: تفکر ساعه خیر من قیام ليله: «یکساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت نمودن است» منظور از آن چیست؟ و چگونه باید تفکر کند؟  
امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: یمر بالخربة او بالدار فیقول این ساکنوک این بانوک مالک لا تتکلمین: «هنگامی که از کنار ویرانه، یا خانه های (که از ساکنان خالی شده) می گذرد بگوید: ساکنان تو کجارتند؟ بنیان گزارانت چه شدند؟ چرا سخن نمی گوئی؟».

### ج - تفکر سرچشمه عمل است

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: ان التفكير يدعوا الى البر والعمل به: «تفکر دعوت به نیکی و عمل به آن می کند».

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۴۳

آیه ۴۷-۵۰

### آیه و ترجمه

قل ما سالتکم من اجر فهو لکم ان اجرى الا على الله و هو على کل شیء شهید ۴۷

قل ان ربی یقذف بالحق علم الغیوب ۴۸  
قل جاء الحق و ما یبدئ البطل و ما یعید ۴۹  
قل ان ضللت فانما اضل على نفسی و ان اهتدیت فبما یوحی الی ربی انه سمیع قریب ۵۰

ترجمه :

۴۷ - بگو هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شماست، اجر من تنها بر خداوند است و او گواه بر هر چیزی است.

۴۸ - بگو: پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می افکند که اوعلام الغیوب (و از تمام اسرار نهان آگاه) است. ۴۹ - بگو: حق آمد و باطل (کاری از آن ساخته نیست) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.

۵۰ - بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خود گمراه می شوم، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم، اوشنوا و نزدیک است.

تفسیر :

## از باطل کاری ساخته نیست!

گفتیم خداوند در این سلسله آیات پنج بار به پیامبرش دستور می‌دهد

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۴۴

از طرق مختلف با این گمراهان بی‌ایمان سخن بگوید و راه عذر را از هرسو بر آنها ببندد.

در آیه گذشته سخن از دعوت به تفکر، و نفی هر گونه عدم تعادل روحی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.

در نخستین آیه مورد بحث سخن از عدم مطالبه اجر و مزد در برابر رسالت است.

می‌گوید: «بگو هر اجر و پاداش از شما خواستم برای شماست» (قل ما سالتکم من اجر فهو لکم).

«اجر و پاداش من تنها بر خداست» (ان اجری الا علی الله).

اشاره به اینکه انسان عاقل هر کاری را می‌کند باید انگیزه‌ای داشته باشد، وقتی کمال عقل من بر شما ثابت شد، و می‌بینید انگیزه مادی ندارم، باید بدانید محرک الهی و معنوی مرا به این کار واداشته است.

به تعبیر دیگر: من شما را دعوت به تفکر کردم، اکنون بیندیشید، و از وجدان خود سؤال کنید، چه چیز سبب شده که من شما را از عذاب شدید الهی انداز کنم؟ چه سودی از این کار عائد من می‌شود؟ و چه فایده مادی برای من دارد؟ اضافه بر این اگر بهانه شما در این اعراض و رویگردانی از حق این است که باید بهای گزافی برای آن بپردازید، من اصولاً از شما اجر و پاداشی نخواستم.

چنانکه همین معنی با صراحت در آیه ۴۶ سوره قلم آمده: ام تسألهم اجرا فهم من مغرم مثقلون «آیا تو از آنها پاداشی بر ادای رسالت خواسته‌ای که بر دوش آنها سنگینی می‌کند»؟!!

در اینک جمله «فهو لکم چه مفهومی دارد؟ دو تفسیر وجود دارد: نخست اینکه کنایه باشد از عدم مطالبه هر گونه اجرت بطور مطلق مثل

---

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۴۵

اینکه ما می‌گوئیم: «هر چه از تو خواسته‌ام مال خودت کنایه از اینکه چیزی از تو نخواسته‌ام، شاهد این سخن جمله بعد از آن است که می‌گوید: ان اجری

الا علی الله «پاداش من تنها بر خداست».

دوم اینک که اگر می‌بینید من در بعضی از سخنانم که از سوی پروردگار آورده‌ام به شما گفته‌ام: لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی: «من از شما پاداشی نمی‌طلبم جز دوستی خویشاوندانم» (شوری - ۲۳). این نیز سودش به خود شما بازگشت می‌کند چرا که مودت ذی القربی بازگشت به مساله «امامت و ولایت» و «تداوم خط نبوت» است که آن نیز برای ادامه هدایت شما ضروری است.

شاهد این سخن شان نزولی است که بعضی در اینجا نقل کرده‌اند که وقتی آیه قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مشرکان مکه فرمود: خویشاوندان مرا ناراحت نکنید، آنها نیز این پیشنهاد را پذیرفتند، اما هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از بتهای آنها بدگوئی کرد گفتند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منصفانه با ما رفتار نمی‌کند، از یکسو از مامی خواهد خویشاوندانش را آزار ندهیم، ولی از سوی دیگر با بدگوئی از خدایان ما، ما را آزار می‌دهد در اینجا آیه: قل ما سالتکم من اجر فہولکم (آیه مورد بحث) نازل شد و به آنها گفت: آنچه من در این باره از شما خواستم به نفع خود شما بود، حال می‌خواهید آنها را آزار بکنید یا نکنید.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و او بر هر چیزی شاهد و گواه است» (وهو علی کل شیء شہید).

اگر من پاداشم را از او می‌خواهم به خاطر آن است که او از همه اعمال و نیات من آگاه است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۴۶

بعلاوه، او گواه حقانیت من است، چرا که اینهمه معجزات و آیات بینات را او در اختیار من گذارده.

و به راستی برترین گواه اوست، چرا که کسی که حقایق را از همه بهتر می‌داند، و از همه بهتر می‌تواند ادا کند، و هیچ چیزی جز حق از او صادر نمی‌شود او بهترین گواهان است و او خداست.

با توجه به آنچه پیرامون حقانیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته شد، در آیه بعد می‌گوید: قرآن واقعیتی است انکار ناپذیر که از ناحیه

خدا بر قلب پیامبر القا شده است «بگو پروردگار من حق رامی افکند که او علام الغیوب است و از تمام اسرار نهان آگاه است» (قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب).

با توجه به اینکه «یقذف» از ماده قذف (بر وزن حذف) به معنی افکندن به نقطه دور دست، یا پرتاب کردن از راه دور می باشد، برای این آیه تفسیرهای متعددی گفته اند که با هم قابل جمع است:

نخست اینکه: منظور افکندن «حق» یعنی کتب آسمانی و وحی الهی بر قلوب انبیاء و فرستادگان پروردگار است، چرا که او به حکم «علام الغیوب بودن» قلبهای آماده را می شناسد و بر می گزیند، و وحی را در آن می افکند تا در اعماقش نفوذ کند.

و به این ترتیب بی شباهت به حدیث معروف «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» «علم نوری است که خداوند به دلهای کسانی که بخواهد و شایسته ببیند می افکند» نیست.

تعبیر به علام الغیوب این معنی را تاءید می کند.

بعضی دیگر گفته اند منظور افکندن حق بر باطل و کوبیدن باطل به وسیله حق است، یعنی حق آنچنان نیروئی دارد که تمام موانع را از سر راه خود

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۴۷

بر می دارد و هیچکس را قدرت مقابله با آن نیست، و به این ترتیب تهدیدی است برای مخالفان که به مقابله با قرآن بر نخیزند، و بدانند حقانیت قرآن آنها را در هم می کوبد.

و در این صورت شبیهه مطلبی است که در آیه ۱۸ سوره انبیاء آمده بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق: «ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را نابود و هلاک سازد، و باطل محو و نابود می شود.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از تعبیر به «قذف» در اینجا نفوذ حقانیت قرآن در نقاط دور و نزدیک جهان است و اشاره به اینکه سرانجام، این وحی آسمانی جهانگیر خواهد شد و همه جا را بانور خود روشن می سازد.

سپس برای تاءکید بیشتر می افزاید: «بگو حق آمد و از باطل در برابر آن کاری ساخته نیست نه کار تازه ای می تواند انجام دهد و نه برنامه گذشته را تجدید کند» (قل جاء الحق و ما یبدیء الباطل و ما یعید).



و به این ترتیب در برابر حق هیچگونه نقشی نخواهد داشت، نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری چرا که نقشه‌هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی‌تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره‌ها بزدايد. گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند «حق» و «باطل» را در این آیه در مصداق‌های محدودی محصور کنند، ولی پیداست که مفهوم آن دو وسیع و گسترده است، قرآن، وحی الهی، و تعلیمات اسلام، همه در مفهوم «حق»

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۴۸

جمع است، و «شرک» و کفر، ضلالت، ظلم و گناه، و سوسه‌های شیطانی، و ابداعات طاغوتی همه در معنی «باطل» درج است. و در حقیقت این آیه شبیه آیه ۸۱ سوره اسراء است که می‌فرماید: و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا: «بگو حق آمد و باطل از میان رفت، چرا که باطل از بین رفتنی است». در روایتی از ابن مسعود چنین آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وارد مکه شد در حالی که در اطراف خانه خدا ۳۶۰ بت بود، باچوبی که به دست داشت یک یک از بتها را فرو می‌انداخت و می‌فرمود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا جاء الحق و ما يبدي الباطل و ما يعيد.

#### سؤال:

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه: آیه فوق می‌گوید: با ظهور حق باطل رنگ باختته شده و به کلی ابتکار را از دست داده، با اینکه مامی بینیم هنوز باطل جولان دارد، و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده است؟ در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اولاً با ظهور حق و آشکار شدن آن، باطل یعنی شرک و کفر و نفاق و آنچه از آن سرچشمه می‌گیرد، بی‌رنگ می‌گردد، و اگر به حیات خود ادامه دهد از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود، و گرنه نقاب از صورتش برداشته شده، و چهره کریه آن بر جویندگان حق آشکار گشته، و منظور از آمدن حق و محو شدن باطل همین است. ثانیاً: برای تحقق حکومت حق و زوال حکومت باطل در پهنه جهان علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند در اختیار بندگان قرار داده شده، وجود

شرائطی نیز از ناحیه آنان ضروری است که مهمترین آنها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است.

و به تعبیر دیگر: پیروزی حق بر باطل نه تنها در جنبه‌های مکتبی و منطقی و هدفی، بلکه در جنبه‌های اجرائی بر دو اساس قرار دارد «فاعلیت فاعل» و «قابلیت قابل» و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیت‌ها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد دلیل بر عدم پیروزی آن نیست.

چنانکه قرآن فی المثل می‌گوید: ادعونی استجب لکم: «مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم» (مؤمن - ۶۰) اما می‌دانیم اجابت دعایی قید و شرط نیست چنانچه شرائطش حاصل شود اجابتش قطعی است، و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت داشت، شرح این معنی در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره (جلد اول صفحه ۶۳۹) آمده است.

این درست به آن می‌ماند که طبیب حاذقی را بر بالین بیماری حاضر کنیم، می‌گوئیم اسباب نجات تو فراهم شد، و هر گاه دارو را برای او آماده کردیم می‌گوئیم مشکل تو دیگر حل شده است، در حالی که همه اینها مقتضی است نه علت تامه، بیمار باید از دارو استفاده کند شرائط طبیب را به کار بندد، و پرهیزهای لازم را فراموش نکند، تا شفا عینیت خارجی پیدا کند (دقت کنید). سپس برای اینکه روشن سازد که آنچه می‌گوید از سوی خداست، و هر هدایتی از ناحیه اوست، و در وحی الهی هرگز خطائی رخ نمی‌دهد، می‌افزاید: بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خویشتن گمراه می‌شوم، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می‌کند هدایت می‌یابم (قل ان ضللت فانما اضل علی نفسی و ان اهتدیت فبما یوحی الی ربی).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۱۵۰

یعنی من نیز اگر به حال خود بمانم گمراه می‌شوم، چرا که پیدا کردن راه حق از میان انبوه باطل‌ها جز به مدد پروردگار ممکن نیست، و نور هدایتی که هیچ گمراهی در آن راه ندارد نور وحی اوست. درست است که عقل چراغی است پر فروغ، اما می‌دانیم که انسان معصوم نیست، و شعاع این چراغ نمیتواند همه پرده‌های ظلمت را بشکافد، پس شما هم بیایید دست به دامن این نور وحی الهی بزنید تا ازوادی ظلمات در آید، و در سرزمین نور قدم بگذارید.

به هر حال جایی که پیامبر با تمام علم و آگاهی‌اش بدون هدایت الهی به جایی  
نرسد تکلیف دیگران روشن است.  
«و در پایان آیه می‌افزاید: او شنوا و نزدیک است» (انه سمیع قریب).  
مبادا فکر کنید سخنان ما و شما را نمی‌شنود، و یا می‌شنود اما از ما دور است نه  
او هم شنواست و هم نزدیک بنا بر این ذره‌ای از گفتگوها و خواسته‌های ما از او  
مخفی نمی‌ماند.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل